



زهرا (شادی) نفیسی



مقدمه

تفسیر علمی یکی از گونه‌های تفسیری دوره معاصر به شمار می‌آید. گرچه تفسیر آیه‌های قرآن در پرتو کشفیات علمی، پیش از این هم دلبستگی شماری از مفسران را به سوی خود فرا کشانده است ولی هیچ‌گاه تا بدین حد شمول و اهمیت نداشته است.

پیشرفت‌های خیره‌کننده چند قرن اخیر بشر در دست‌یابی به افق‌های تازه دانش و معرفت و کشف ناشناخته‌ها نه تنها او را بر طبیعت، بیش از پیش مسلط ساخته و چهره زندگی بر روی این کره خاکی را تغییر داده، بلکه تأثیری عمیق و شگرفت نیز در دید و نگرش یک مسلمان فرهیخته جهان طبیعت و آفریننده آن بر جای نهاده و موجب شده است تا تفسیر او از معارف دینی و به تبع آن از قرآن، تغییر یابد.

تفسیر جواهر اولین تفسیر کامل قرآن در دوره معاصر و تنها تفسیر کاملی است که با نگرشی علمی به قرآن، تدوین شده است. این تفسیر نوشته شیخ طنطاوی جوهری است که در سال ۱۲۸۷ هـ. ق در مصر متولد شد و تحصیلات خود را در مرکزهای علمی مختلف قاهره گذراند. او نوشته‌هایی فراوان، نزدیک به ۳۰ عنوان دارد که در آن‌ها توجهی شدید به علوم نشان داده است تفسیر جواهر از آخرین نوشته‌های اوست که در سال ۱۳۵۶ هـ. ق، در ۲۵ مجلد و یک جلد ملحقات نگارش آن پایان گرفت. او در سال ۱۳۵۸ هـ. ق در قاهره وفات یافت^۱.

الجواهر، آغازگر سبک نوینی در تفسیر که به تفسیر علمی نامبردار است، شناخته می‌شود. ما در این مقاله به منظور آشنایی با شیوه تفسیری آن، تفسیر آیه‌هایی از قرآن را برگزیدیم که در آن‌ها از طبیعت و علوم طبیعی سخن گفته شده است. این آیه‌ها را انتخاب کردیم که گویا ترین و مشخص ترین قسمت قرآن به شمار می‌آیند به گونه‌ای که امکان بهره‌بردن از علم در تفسیر آن، بیش از هر جای دیگر از این کتاب الهی هست. در این تحقیق ابتدا کوشیدیم نظر مفسر، درباره عقل و علم را به دست آوریم. سپس وارد تفسیر آیه‌ها شدیم که در این مورد نیز دو نوع ارتباط با

علم بررسی شده است: اول، موردهایی که با یافته‌های علمی کمال هماهنگی را دارند و مفسران می‌توانند از علم برای تفسیر بهره‌برند؛ دوم، جاهایی که به علت ناهمخوانی میان تفسیر آیه‌ها با علوم، این استفاده امکان‌پذیر نیست و باید در حل این اختلاف کوشید. ارتباط علم و دین از مهم‌ترین موضوع‌هایی است که از ابتدای مواجهه جهان اسلام با علم و تمدن مغرب‌زمین، ذهن اندیشمندان مسلمان را به خود مشغول داشته است. پیش از این، متکلمان مسیحی به این بحث پرداخته و به تناسب موردها، راه‌حل‌هایی هم‌عنوان کرده بودند و احیاناً به طرفداری از یکی از دو طرف، علم یا دین، راه‌خود را برگزیده بودند. عده‌ای با تفکیک زبان علم و دین حوزه این دو را از اصل از هم مجزا ساختند؛ عده‌ای به علم، ابزار انگارانه نگرستند و اعتبار یافته‌های آن را در بیان حقیقت زیر سؤال بردند؛ عده‌ای نیز به تأویل آیه‌های قرآنی دست‌یازیدند و گفته‌هایش را تمثیلی و مجازی خواندند.^۲

با در نظر گرفتن این شیوه‌های حل مسأله، کوشیده‌ایم دریابیم، طنطوای چه گونه به حل این تعارض میان معرفت علمی و دینی پرداخته؛ علم را بی اعتبار کرده، قرآن را تأویل کرده، در داوری توقف‌گزیده یا راه دیگری پیش گرفته و در هر مورد چه مبنای عقلی برای گزینش خود قائل گشته است.

علاوه بر این، تلاش گشته که نظر او درباره روش بیان قرآن در این موضوع و هدف قرآن از پرداختن به آن به دست آید.

برای نوشتن و سخن گفتن، حقیقت‌های بسیار مختلفی هست و شیوه‌های متنوعی برای ارائه آن‌ها در دسترس است. هرکلامی که گفته می‌شود و هر نوشته‌ای که تدوین می‌گردد، به تناسب هدفش، مخاطبیش و گوینده‌اش، مطالب و شیوه بیانش را بر می‌گزیند. قطعاً سخن یک عالم طبیعی با عالم دینی تفاوت می‌کند و سخن یک دانشمند با عامی فرق دارد. کسی که با کودک سخن می‌گوید، مطلب‌هایی در سطح درک او بر می‌گزیند و آن‌که برای دانشجویی صحبت می‌کند، بیان دیگری از حقیقت‌ها را بازگو می‌کند. آن‌که در دانشگاه سخن می‌گوید با آن‌که در مجلس وعظ عمومی، بر منبر می‌رود و آن‌که در جبهه سخن‌حماسی می‌سراید، هر یک شیوه‌ای را برای تقریر مطلب‌های خود انتخاب می‌کنند. ما نیز عموماً هر کتابی را که مطالعه می‌کنیم، ناخودآگاه این عامل‌های محدودکننده موضوع را در نظر می‌گیریم و مطلب‌های آن را در پرتو این جنبه‌ها تفسیر می‌کنیم.

قرآن کتابی است که ما همه آن را می‌خوانیم. کتابی است که با واژگان روشن و آشنا و اصطلاح‌های مأنوس با ما سخن گفته و از دنیای پیرامون ما، شاهد آورده است. همین امر موجب شده تا به رغم احترام و قداستی که برای آن قایلیم، از استثنایی بودن آن غفلت کنیم؛ از این‌که کتابی است از سوی آورنده‌ای استثنایی، حکیم مطلق و عالم آگاه به نهان و آشکار، برای طیف وسیع بشریت در طول زمان و مکان، با هدفی ویژه صلاح و رستگاری نسل بشر.

پیش از این، در دنیای اندیشه‌ها و معرفت‌ها دورنگ بیش‌تر نبود: سفیدی و سیاهی؛ یک اندیشه یا در حوزه حق بود یا به باطل تعلق داشت. یا درست بود یا غلط، در این آیام، حقیقت دست یافتنی و سهل الوصول تلقی می‌شد و این امر در مورد قرآن که کلام حق بود و کژی و کاستی در آن راه نداشت، مصداقی روشن‌تر می‌یافت. با مرور آیام و پیشرفت علوم، تحولاتی در این برداشت‌ها پدید آمد. دیگر اکنون رسیدن به حقیقت، تصویری ناپخته به نظر می‌رسد و یقین، دست نیافتنی می‌نماید. در حوزه تفسیر نیز، این پدیده موجب شد که اندیشوران بین مقام قرآن و مقام تفسیر تفاوت بنهند و حقانیت، تعیین، ثبات و خلل ناپذیر بودن را از صفات اولی بدانند، نه دومی.

در چنین شرایطی که درک کلام خداوند بیش از پیش مشکل به نظر می‌رسد، نیاز به بررسی روشمند قرآن ضروری‌تر می‌نماید و ما را بر آن می‌دارد تا به هدف، مخاطبان و روش بیان قرآن، برای شناخت عمیق‌تر مطلب‌های آن توجه بیش‌تری کنیم و بررسی: خداوند در کتابش چه کسانی را مخاطب ساخته؟ بر اساس درک چه کسانی سخن گفته است؟ تا در پرتو آن معارفش را تبیین کنیم.

این‌ها بحث‌هایی است که ما در این تفسیر به پژوهش درباره آن پرداخته ایم و با توجه به این که مفسران در این گونه بحث‌ها، قواعد و اصولی بعضاً ناخودآگاه و عموماً ناگفته دارند موارد نادری را که در کلام این مفسر قابل شناسایی بوده، برگرفته ایم و نقل کرده ایم. هدف ما در این مقاله، ارزیابی درستی و نادرستی نظرها و رویکردهای طنطاوی نبوده، بلکه کوشیده ایم شیوه تفسیری او را در الجواهر، به دور از هرگونه پیش‌داوری و دوستی و دشمنی، در کمال امانت، دسته‌بندی کنیم و بنمایانیم.

عقل و علم در بیان مفسر الجواهر

طنطاوی به نحوی مستقل درباره جایگاه عقل در اسلام نمی‌پردازد لیکن سخنان او درباره علم به عنوان یکی از برجسته‌ترین ثمره‌های عقل بشری دوره معاصرش، می‌تواند ما را به باور او از عقل رهنمون سازد.

طنطاوی معتقد است که قرآن با عنایت به دانش‌های طبیعی (الجواهر ۱/۷؛ ۲/۸۲؛ ۱۸۳/۱) تنها در بیش از ۷۵۰ آیه به صراحت از آن سخن گفته (۱/۳؛ ۳/۱۹؛ ۲/۲۰۷) و مسلمانان را به اندیشیدن در طبیعت و فراگیری علوم آن تشویق (۲/۹۰، ۲۰۷؛ ۱۱/۷۲) کرده است. او می‌گوید که مسلمانان باید به تحصیل همه دانش‌ها بپردازند به این اعتبار که دین‌شان آن‌ها را به این کار فرمان داده است؛ چرا که فرقی بین این سخن خداوند: «انظروا ماذا فی السموات والارض» (یونس / ۱۰/۱۰۱) و اینکه: «فاستقم كما امرت» (هود / ۱۱۲/۱۱) نیست. هر دو امر هستند و امر هم برای وجوب است. (الجواهر ۱/۸) بنا به قول او، این نظر کردن در طبیعت از هر عبادتی برتر است. این طبیعت‌واژگانی است که خداوند به دست خود آن

رانگاشته و در قرآن به نظر در آن امر کرده است؛ پس نظر کردن در آن از هر عبادتی برتر و گرانقدرتر است؛ چرا که علم از عمل بلند مرتبه تر است. عامل ابله ناآگاه در آخرت بهره اندکی می برد. پس نوشته های هستی را بخوانید، همان گونه که کتاب مقدس قرآن را می خوانید (۸۲/۲) به نظر او نهایت عنایت قرآن به دانش های طبیعی را از آن جا می توان دریافت که قرآن بسیاری از حکم های شرعی را در پاسخ به پرسش از آن ها بیان کرده است در حالی که درباره جهان طبیعت، بی آن که از سوی مردم سؤالی مطرح شده باشد، سخن گفته است. (۵۶/۲۵)

طنطاوی مقام و ارزش علم را بسیار بزرگ می شمارد. از نظر او که خود زمانی نسبت به وجود خالق در شک و حیرت به سر می برد و در جست و جوی پاسخی عقلی و قانع کننده بود (۷۱/۱۱)، اعتقاد به خداوند و وحدانیت او با مطالعه جهان طبیعت و فراگیری علوم محقق گشت (۵۶/۲۵؛ ۵۷؛ ۲۱۰/۲؛ ۱۶/۱۷؛ ۱۷)، حال آن که مسلمانان از قرآن غفلت ورزیده، از آیه های پی در پی آن درس نگرفته اند، آیه هایی که آن ها را به شناخت آنچه در آسمان ها و زمین است ترغیب می کند. امروز مسلمانان با اکتفا به علم فقه و علم توحید ناقص آمیخته با فلسفه که آن ها را اولاً از خدا و ثانیاً از پیشرفت دور می سازد، خود را فریفته اند. (۸۹/۲، ۹۰)

از نظر او حتی شناخت خداوند به صفات رحمت و رأفتش و نیز حمد و شکر او، بر آگاهی از همین دانش ها مترتب است. محبت خداوند و نزدیکی به او تنها از طریق علم ممکن است. چه گونه می توان به کسی نزدیک شد که آثار و پدیده هایش ناشناخته است؟ ذات او که غیر قابل دسترس است؛ پس تنها صفاتش می ماند که آن هم جز به آثارش شناخته نمی شود. (۵۷/۲۵؛ ۸۶/۲، ۸۷)

او در مورد حمد می گوید: «چه گونه می توان خدا را بر تاریکی ها و بر روشنایی ها ستود در حالی که نمی دانی تاریکی و روشنایی چیست؟ این چه گونه حمدی است، آیا حمدی لفظی است؟» (۸/۱، ۱۶؛ ۱۰۱/۲۶)

درباره شکر هم می گوید: «شکر معنا ندارد جز در جایی که شکر کننده، نعمت هایی را که به او رسیده، بداند. پس کسی که نعمت ها را نمی شناسد، شکری از او بر آن نعمت نخواهد بود. (۱۶/۱؛ ۵۶/۲۵)

طنطاوی علاوه بر آن که درک توحید را با فراگیری دانش ها میسر می داند، ایمان به آخرت را هم با پرداختن به برخی گونه های آن، خصوصاً «علم احضار روح»^۵ محقق می داند و می گوید: «کسی که برایش ظهور ارواح و حالت های آن ها مسلم گردد، به آخرت و حیات بعد از مرگ یقین کامل خواهد یافت». (۸۴/۱)

او در مقام علم تا بدانجا پیش می رود که می گوید: این همان علم توحید است، این همان علم دین است، این همان حب خداوند است، این همان رسیدن به خداوند است، این همان

پیشرفت ملت هاست. دوستی خداوند، خشیت از او، ترقی ملت ها در دنیا و برتری مقام آن ها در آخرت و رسیدن به رؤیت خداوند و بهره بردن از نظر در وجه او، تمام این ها با این دانش ها امکان پذیر است. (۱۷/۱۶، ۱۷) او می افزاید: این همان حب است، حب و عشق و شوق همه به علوم باز می گردد. (۱۵۷/۱؛ ۵۴/۴؛ ۲۱۰/۲)

از نظر طنطوای در همان هنگام که همه علوم مطلوب هستند و همه آن ها واجب کفایی اند. (۲۰۷/۲) عنایت خداوند به علم طبیعت بیش از توجه او به احکام فقه است؛ (۷/۱) چرا که قرآن در بیش از ۷۵۰ آیه به صراحت درباره جهان طبیعت سخن گفته است، حال آن که آیه های مربوط به فقه از ۱۵۰ آیه تجاوز نمی کنند. (۳/۱؛ ۵۵/۲۵) همچنین دانش فقه برای بقای امت است در حالی که علم طبیعت برای معرفت خداوند و حیات امت است و آن چه حیات به آن بستگی دارد، مقدم است بر آن چه موجب حفظ حیات می شود؛ چون حفظ حیات و عبادت خداوند تنها بعد از وجود حیات معنا دارد. (۵۶/۲۵)

با همه اهمیتی که این دانش ها دارند، در حال و گذشته، مسلمانان از آن ها غفلت ورزیدند (۱۹/۳-۲۰؛ ۵۶/۲۵ و ۲۴۵) در نتیجه ذلت و حقارت آن ها را دربر گرفت (۳۵/۱، ۳۶) غفلت از این دانش ها ضایع شدن بخشی از دین را در پی داشته، خداوند هم حکومت را از آن ها سلب کرده و به دیگران بخشیده است (۱۷/۱۷؛ ۵۶/۲۵، ۵۷).

طنطوای با اظهار شکایت و تأسف از این همه نادانی که مسلمانان بدان مبتلای اند، جهان اسلام را به بهره وری از موقعیتی که جهان مسیحی غرب از حیث دانش از آن برخوردار بود، سزاوارتر می داند. (۷۳/۱۱) چرا که این اسلام است که مبنای آن فطرت و ستون آن استدلال به پدیده های طبیعی است. (۳۵/۱) این اسلام است که از میان تمام دین ها در دعوت به علم و امر به تعلیم و تعلم آن ممتاز است. (۸/۱)

او که معتقد است، قرآن برای رهبری و سالاری آمده است (۲۰۳/۲)، از موقعیت حقارت بار جهان اسلام به شدت رنج می برد (۵۴/۲۵) و با احساس مسئولیت در جست و جوی راه چاره برمی آید. وضع مسلمانان را سزاوار خون گریستن می داند و همه مسلمانان را به همکاری فرامی خواند تا امت اسلام را در سرزمین های آفریقا و آسیا از بدبختی برهانند؛ چرا که بیگانگان آن ها را خوار ساخته اند. او این امر را هدف زندگی و سرلوحه آرزوهای می داند و همه را مسئول معرفی می کند، همان گونه که خود را مسئول می داند. چاره را در این می بیند که پای تفسیر او بنشینند و سپس با درس گرفتن از آن، علم را بین امت مسلمان، پراکنده سازند. (۲۰۴/۲)

او در رؤیای مجدد و عظمت گذشته اسلام، دست یابی دوباره آن را تنها به دست دانش ممکن می داند (۲/۸۶؛ ۱۷/۲۳) و روزی را پیش بینی می کند که مسلمانان با برپا داشتن و شناخت کامل آیه های علمی قرآن که از شگفتی های طبیعت و منافع آن می گوید، دگرباره به قدرت و شهرت گذشتگان خواهند رسید. (۷/۱؛ ۷۳/۱۱) در نظر او، تحقق وعده نصرت الهی (۳/۱)

برتری امت اسلام (۲/۲۱۰) و بقای آن، همه و همه در گرو علم است (۵۵/۲۵، ۵۶، ۵۷؛ ۲/۸۶ و ۲۰۳) پس مسلمانان را فرامی خواند تا این دانش ها را بین خود بپراکنند تا نصرت یابند و سعادت مند شوند (۸/۱۹۱) بر همین مبنا هم، به وجهی غیر از آن که در ابتدا آوردیم بر وجوب فراگیری دانش های طبیعی به استناد قاعده اصولی «مقدمه واجب، واجب است» از دو جهت استدلال می کند: اول، از آن جهت که معرفت کامل خداوند جز از طریق آن میسر نیست. دوم، از آن رو که حیات و بقای امت اسلام، در این زمان، در گرو آن است. (۵۴/۲۵ و ۵۵)

تفسیرش را هم اقدامی جهت برپا داشتن این واجب کفایی که مسلمانان در انجام آن کوتاهی کرده اند، معرفی می کند و می پرسد: آیا دانشوران اصول اجماع نکرده اند که اگر واجبات کفایی ترك شوند تمام مسلمانان گناهکار هستند؟ و می افزاید: برای اقامه این واجبات علمی و عملی که طی قرن های متأخر درباره آن اهمال شده، دست به تألیف این تفسیر زده است. (۲۴۵/۲۵؛ ۱۹/۳ و ۲۰)

بهره گیری از یافته های علم تجربی در تفسیر قرآن

آن چه آمد، برداشت کلی طنطاوی درباره علم و اهمیت آن در اسلام بود. حال ببینیم این مفسر، چه روشی را در تفسیر آیه هایی از قرآن که به طبیعت و پدیده های آن اشاره دارد، پیش می گیرد.

او در تفسیر آیه ها، اهتمام زیادی به ارائه شگفتی های طبیعت و دانستنی های علمی دارد و در این راه حتی از کشیدن جدول و نمایش عکس نیز دریغ نمی ورزد. همین امر، تفسیر جواهر را از دیگر تفاسیر متمایز می سازد بدان سان که در مورد آن همان سخنی گفته شده که پیش از آن، درباره تفسیر فخر رازی گفته شده بود: در آن همه چیز هست جز تفسیر.^۷

اما باید گفت: به رغم همه شیفتگی که نسبت به علم و همه علاقه ای که به غور در مطالب آن دارد، هیچ گاه پرداختن به این امور و وسائط، او را از خدا غافل نمی کند و جا به جا در ضمن بحث علمی یا در پایان آن، مخاطب خود را دعوت می کند تا به خدا توجه کند. (۸۹/۱؛ ۸/۳)

پیش از آن که نمونه های عینی از روش تفسیری او ارائه دهیم، لازم است هدف و انگیزه او از تفسیر را مد نظر سازیم تا بهتر بتوانیم، روش تفسیری او را دریابیم.

همان گونه که پیش از این آوردیم او علم را یگانه راه علاج ذلت و حقارت مسلمانان و طریقه صحیح شناخت خداوند می داند و با ولعی وصف ناپذیر می گوشت تمام آن چه را که مسلمانان به دانستن آن نیاز مندند، در حد توان و شناخت خود، ارائه دهد. او می خواهد به تنهایی تمام آن چه را که باید در طی قرن ها به دست می آمد، در مدت زمانی اندک ارائه دهد و راه پر فراز و نشیب رسیدن به علم را، میان بُرزند. برای او تفسیر آیه ها بهانه ای بیش نیست؛ از این رو، به مناسبت کلمه یا آیه ای که در مورد جهان طبیعت آمده، به بیان مطالب علمی پیرامون آن می پردازد.

به مناسبت آیه ۲۱ سوره زمر: *الم تر أن الله أنزل من السماء ماء فسلكه ينابيع في الأرض...*^۸ از

انواع مختلف آب. (۱۵۶/۱۸، ۱۵۷) و در پی آیه ۱۹ سوره فجر: انبتا فیها من کل شی موزون^۹. از توازن در خلقت گیاهان سخن می‌راند. (۱۶/۸-۳۰) و در تفسیر آیه ۱۹ سوره غاشیه: الی الجبال کیف نصبت^{۱۰}. از کوه و انواع آن بحث می‌کند. (۱۴۷/۲۵-۱۵۲) در تفسیر آیه ۷ سوره ق: والارض مددناها والقینا فیها رواسی و انبتا فیها من کل زوج بهیج^{۱۱} به شگفتی های زمین و گیاهان و گونه های درختان و میوه ها اشاره می‌کند (۱۳/۲۳-۱۹) و در تفسیر سوره بقره به تفصیل و با ارائه جدول به توضیح مسأله اختلاف شب و روز می‌پردازد. (۱۴۰/۱-۱۴۲)

طنطاوی در ارائه اطلاعات علمی به مورد طرح شده در آیه بسنده نمی‌کند، بلکه در پی طرح آن وارد مباحث دیگر می‌گردد. در تفسیر آیه ۳۸ سوره یس: والشمس تجری لمستقر لها^{۱۲} با طرح سرعت حرکت اجسام، به بحث از سرعت وسیله های نقلی مختلف که انسان از آن ها در هوا، زمین و دریا استفاده می‌کند، می‌پردازد. (۱۶۷/۱۷-۱۷۰)

در تفسیر آیه ۱۴ سوره نباء: أنزلنا من المعصرات ماء لجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا^{۱۳} انواع درختان را بیان می‌کند و سپس به تفصیل از ساختمان گیاهان، ریشه، ساقه، برگ، گل و اطلاعات دیگری پیرامون آن ها سخن می‌گوید (۱۶/۲۵-۳۰) آن جا که قرآن کریم رؤیای ابراهیم را باز می‌گوید که چه گونه به آسمان و ستارگان و ماه و خورشید نظر افکند، بحثی مفصل پیرامون اختران و گونه های آن، همراه با عکس از سیارات مشتری و زحل و ستاره دنباله دار و نیز کل منظومه شمسی (۷۱/۴-۷۸) ارائه می‌دهد. طنطاوی در تفسیر سوره عنکبوت به مناسبت نام سوره و اشاره ای که در آن به «خانه عنکبوت» شده است، سخنی درازدامن درباره عنکبوت، خانه سازی، تار، نحوه زندگی و سودهای این حشره گفته و بحث را با این سخن به پایان می‌برد که: آیا سزاوار است مسلمان زندگی کند و بمیرد در حالی که نداند خداوند با نعمت عنکبوت براو منت نهاده است؟ (۱۴۴/۱۴-۱۴۹)

او به مناسبت کلمه رب در رب العالمین، به گونه های تربیت می‌پردازد و درباره پرورش از پرورش دانه، گندم، خرما، مروارید دریا گرفته تا جنین، بچه شیرخوار و تربیت و آموزش در مدرسه ها سخن می‌گوید. (۸/۱-۱۳) و ضمن آیه ۴۱ سوره نور... والظیر صافات...، ۱۴ درباره پرواز پرندگان و شیوه تربیت جوجه هاشان توضیح می‌دهد ((۱۴۳/۸-۱۴۵) و (۱۴۶/۱)؛ ۸۲/۲؛ ۳۵/۶-۴۳؛ ۸۷/۷-۱۵۹؛ ۱۳۶/۸؛ ۱۹۹/۱۰؛ ۱۹۹/۱۵-۲۵۴؛ ۱۷/۲۳-۱۳۶؛ ۱۱۸/۲۵-۱۴۰).

اگر درآیه به تفکر در خلقت خداوند دعوت شده باشد، آن را مستمسک مناسبی می‌یابد تا به طرح هرگونه بحث علمی بپردازد. در تفسیر آیه ۸ سوره روم: اولم یتفکروا فی انفسهم^{۱۵} بحث احضار روح را عنوان می‌کند (۲۵/۱۵-۲۰) و در تفسیر آیه ۱۹۱ آل عمران: الذین یدکرون الله... ویتفکرون فی خلق السموات والارض...^{۱۶} برای نمایاندن گوشه ای از شگفتی های پایان

ناپذیر زمین از نمک، ترکیب و سودهای آن می گوید (۲۰۷/۲-۲۱۰) و یا عبارت: **توزق من تشاء بغیر حساب** ۱۷، را بهانه ورود به مباحث علمی می سازد. (۸۱/۲-۸۶) حتی در تفسیر آیه ۸ نحل: **...والخیل والبغال والحمیر لتركبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون** ۱۸ به مناسبت قسمت آخر آیه، به اختراعات جدید بشر از وسیله های نقلی اشاره می کند. (۹۶/۸-۹۸)

در برخی موارد همین قدر که در آیه از حمد خداوند، شکر او، رحمت و رأفت او سخن گفته شده باشد کافی است تا صاحب تفسیر جواهر وارد بحث مفصل علمی شود.

او تفسیر خود را با توضیح معانی **بسم الله الرحمن الرحیم**، شروع می کند و می گوید: خواننده در آغاز، به اسم خداوند **رحمان تبارک** می جوید که نعمت دهنده مهم ترین نعمتها همچون آسمان ها و زمین، سلامتی و عقل ... است. او سپس به برشمردن نشانه های رحمت خداوند می پردازد به زندگی مورچه، عنکبوت و زنبور اشاره می کند. (۳/۱)

صاحب تفسیر جواهر به بیان مطالب علمی، چنان اهتمام می ورزد که در پی طرح مجدد اختلاف شب و روز در **سوره آل عمران**، علاوه بر تکرار آن چه در **سوره بقره** در این باره آورده بود و افزون بر آن مطالبی اضافه می کند که در این جا رسم شکل آن ضروری است، چرا که در **سوره بقره** ارائه آن را فراموش کردیم. (۲۰۴/۲)

جالب است که وقتی به تفسیر آیه ۷۹ **سوره مؤمن**: **الله الذی جعل لکم الانعام لتركبوها منها و منها تأکلون و لکم فیها منافع**... ۱۹ می رسد، پرسش دوستش را باز می گوید که از او می پرسد: در این جا دیگر چه می خواهی درباره جانور شناسی بگویی؟ آیا تا کنون در این باره بسیار سخن نگفته ای؟ در پی این پرسش، به **سوره های نحل**، طه، حج، نمل، نور، سبأ، روم، مؤمنین، فاطر و سجده و این که به مناسبت کدام آیه و در چه موردی از جانوران سخن گفته، اشاره می کند. آن گاه جواب می دهد: آیا تا کنون باتو در مورد انواع خزندگان از مار و کرم و مارمولک و... سودهای آنان سخن گفته ام؟ پس حالا، این جای ها را برایت باز می گویم. (۳۰/۱۹)

اعجاز علمی

صاحب تفسیر جواهر نیز مانند بسیاری دیگر از مفسران این قرن، در موارد متعددی به اعجاز علمی قرآن در طرح مطالبی که علم پس از سیزده قرن، بدان دست یافته، اشاره می کند. او در بحث از چگونگی خلقت آسمان ها می گوید: هم اکنون دیگر آن چه در انجیل ها مذکور آمده و مبتنی بر علم دانشوران اسکندریه است در مقایسه با یافته های جدیدی که موافق با قرآن است، ارزشی ندارد. لذا این دین اسلام است که یافته های جدید با آن موافق است و این معجزه جدیدی است که در زمان حاضر پدیدار شده است (۴۹/۱). او در وصف آیه ۱۹ **سوره حجر**: **و انبتا فیها من کل شیء موزون** ۲۰، می آورد، این آیه یکی از بدایع قرآن و معجزه ای از معجزات علم، حکمتی خیره کننده و شگفتی نمایانی است. (۱۶/۸)

برداشت های تفسیری و مسأله ناسازگاری با علم

اکنون بنگریم طنطاوی در جاهایی که معارف قرآن کریم را با نظریه های علمی ناسازگار می یابد، چه گونه در رفع این ناسازگاری می کوشد.

اعتقاد کلی وی چنین است که طبیعت کتابی است که خداوند به دست خود آن را نگاشته و قرآن آمده تا بشر را به آن چه به دست خداوند سبحان نوشته شده، رهنمون باشد. (۸۲/۲) در نزد او قول به مخالفت علم و دین، برخاسته از نادانی است؛ کسی که در دانش ها متبحر است از دین به خاطر بی اطلاعی از آن می گریزد، چرا که می پندارد با علم ناسازگاری دارد؛ عالم به دین هم که از پیرامونش بی اطلاع و به آفرینش آسمان ها و زمین و شگفتی هایش بی توجه است، تصور می کند کسی که به این شگفتی ها عالم است، دشمن خداست و خدا بر او خشمناک است. (۱۳۹/۱) این عقیده کلی طنطاوی در این موضوع است. اما ببینیم در عمل در رفع ناهمخوانی چه راهی پیش می گیرد و تا چه حد موفق است.

الف - آسمان های هفت گانه

آسمان های هفت گانه یکی از نمونه های این پرسش است. خداوند در سوره بقره آیه ۹ می فرماید:

ثم استوی الى السماء فسواهن سبعاً ۲۱ و در آیات دیگر هم به هفت بودن آسمان ها اشاره می کند. آن چه در این جا به نظر طنطاوی با علم ناسازگار است، محدود کردن آسمان ها به تعداد هفت است، او برای رفع این مشکل دو راه حل ارائه می دهد:

۱. در جلد اول تفسیر، این قول را انتخاب می کند که این عدد هفت مفهومی ندارد و مفید حصر نیست و می گوید: قرن ها از پی هم آمده اند و اکنون عالمان گرانقدر و حکیمان بزرگ امت اسلامی بیدار شده اند و به بطلان این نظرات به دلیل مخالفت شان با شرع و عقل واقف گشته اند و لذا گفته اند که تعبیر آسمان های هفت گانه، محدود کننده نیست و عدد در این جا مفهومی ندارد (۴۷/۱).

سپس به این نکته مهم اشاره می کند که تعداد آسمان ها از نظر شرع اهمیت خاصی ندارد، آن چه مهم است، امر دیگری است و بنابراین اختیار این قول هم هیچ ضرری به شرع نمی زند: «چه این که آسمان ها هفت باشند یا هزار... تمام آن ها فعل خداوند هستند که بر جمال و کمالش دلالت دارند». (۵۱/۱)

۲. آن که در جلد چهارم تفسیر، در ضمن بحثی به موضوع آسمان های هفت گانه وارد می شود. در این جا نظر دیگری می دهد و آن این که: این بیان قرآن صرفاً سخن گفتن با مردمان صدر اسلام بر مبنای اعتقادات خودشان است نه این که در این جا قرآن در صدد بیان واقع باشد. هنگامی که اسلام آمد، مردم هنوز در باورهای عمومی شان بر نظر صائبه باقی بودند؛ از جمله این عقیده که معبودهای هفت گانه بر دنیا تسلط دارند، از این رو هم، ستارگان هفت، آسمان ها

هفت و روزها هفت هستند و همین سان تا پایان. پس در زمانی که قرآن بر اساس لهجه شناخته شده بین مردمان نازل گردید، عدد هفت اهمیت خاصی داشت. به همین دلیل هم در آیه آمده: *سبعاً شداداً*^{۲۲} و نیز گفته شده: «الله الذی خلق سبع السموات و من الارض مثلهن»^{۲۳} روشن است که نزد قدما، سرزمین ها هم هفت بودند. قرآن هم که در پایان دوره علم قدیم آمده، به مقتضای آن سخن گفته است. به رغم این سخنان، او به این نظر راضی نمی شود و باورش از قرآن بالاتر از این است؛ لذا می افزاید که: قرآن با آوردن *ویخلق ما لا تعلمون*^{۲۴} در پی این آیات در واقع به طور پنهانی اشاره می کند که این طور نیست که آسمان ها هفت باشند؛ به این مقدار که مردم آن زمان می دانستند، اشاره شده است و بقیه واگذاشته شده تا مردمان خود دریابند. (۶۲/۴)

آیا او این دو مطلب را، با تأمل در قرآن به دست آورده و آن ها را در قرآن جاری می داند، یا این که صرفاً به دلیل وجود تعارض در این موضوع بین قرآن و علم، دست به چنین توجیهاتی به منظور رفع آن، زده است؟ در صورت دوم ما قرآن را تابع علم ساخته ایم به طوری که با هر تغییری در حوزه آن، تفسیر ما نیز از قرآن دست خوش تغییر خواهد گشت. او خود این اشکال را از زبان دوستش که در طول نگارش تفسیر همراه و مصاحب اوست، باز می گوید که می پرسد: پس آیا تو در صدد تأیید نظرهای تازه ای هستی؟ او در پاسخ، از این که قدیم یا جدید را تأیید کند، به خدا پناه می برد و به تاریخ تفسیر اشاره می کند که گذشتگان قرآن را با نظرهای پیشینیان تطبیق دادند و سپس بطلان آن دیدگاهان آشکار شد.

او به رغم توجه به این تاریخی که باید از آن درس گرفت و اشتباه گذشتگان را تکرار نکرد، دو دلیل برای عملش در تطبیق دادن قرآن، با دانش های نوین می آورد:

۱. قرآن خود اثبات کرده که با دانش های جدید سازگار تر است. می گوید: حال که نظرهای جدید آمده، ما قرآن را به آن نزدیک تر می یابیم و الا قرآن بسی بلند مرتبه تر و برتر از این نظرات است (۵۰/۱). او سپس به هفت مورد اشاره می کند که در آن ها سخن قرآن با سخن دانش های جدید بیش از دانش های قدیم، هماهنگ است. (۵۱-۵۰/۱)

در این جا مناسب است که پرسیم: او که به چنین مقامی برای قرآن تصریح می کند، چه گونه است که در مورد آسمان های هفت گانه آن را در حد اعتقادات مخاطبان اولیه محدود می سازد؟ بله یک کتاب آسمانی می تواند چنین شیوه ای را پیش گیرد. اما این سخن را از کسی می توان پذیرفت که در همه جای ها چنین مبنایی داشته باشد نه اینکه در یک جا به ضرورت بحث، این گونه توجیه کند و در جای دیگر خلاف آن را ابزار دارد.

۲. علت دوم برای تطبیق، یک ضرورت فکری است. طنطاوی این اشکال را مطرح می کند که چه بسا در آینده نظرهای دیگری مطرح شوند. در این صورت آیا باید قرآن همچون توپ، هر دم به سویی فرستاده شود؟ جواب می دهد هرگز چنین نیست. اگر تطبیقی صورت می گیرد تنها برای اطمینان قلب مسلمان است، تا بدانند که فعل خدا و آفرینش او با کلامش منافات ندارد و می افزاید:

تطبیق برای این است که مؤمنان با دانش انس گیرند و از آن، به علت مخالفت الفاظش با قرآن نگرینند. چه بسیار مسلمانان با ذکاوت که دانش ها را می خوانند و به دین کافر می شوند چون می پندارند به علمی نایل آمده اند که پیامبران به آن نادان بوده اند و چه بسیار مسلمانان مغبونی که به این مباحث آگاه می گردند و از آن می گریزند چون آن را منافی با دین می پندارند. (۵۱-۵۰/۱)

ب - خلقت آدم

خلقت انسان آغازین، موضوعی است که قرآن و علم بر آن اتفاق ندارند. از نظر طنطاوی، قرآن و تورات تصریح دارد که آدم از خاک آفریده شده است و همسرش از او؛ و این را سخن همه ادیان می داند (۶/۳) اما از چگونگی آن اظهار بی اطلاعی می کند. او به استناد آیه: و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ۲۵ خلقت انسان آغازین را از چکیده ای گلی می داند، اما می افزاید: بشر از دگرگونی هایی که این چکیده گلی پشت سر گذاشته و از این که آیا آغاز آفرینشش از منطقه زیر خط استوا بوده است و یا این که اصل پیدایش هر حیوانی ابتدا در دریا بوده، سپس از حیوان دریایی به زمینی، از جمله به انسان تکامل یافته است، آگاهی درستی ندارد.

آن چه ما می دانیم، این است که انسان از میوه ها، حبوبات و گوشت می خورد. این ها به خون تبدیل می شوند و نطفه از آن به وجود می آید که در انسان، ذریه انسان و در حیوان، ذریه حیوان از آن پدید می آیند. پس آن چه ما می دانیم، چگونگی آفریده شدن نسل آدم و نسل حیوان است نه اصل آدم و اصل حیوان. (۹۷/۱۱)

طنطاوی اقوال مختلف دانشوران قدیم و جدید درباره خلقت انسان آغازین را نقل می کند و هیچ یک را بر نمی گزیند. (۵۰-۴۹/۲) و تأیید نمی کند؛ چون معتقد است صحت دانسته های بشر در این مقام هنوز آشکار نشده، چرا که بشر شاهد آفرینش مبداء عالم و مبداء خودش نبوده است و در محافل علمی همچنان تحقیق در این باره با جدیت دنبال می شود و هنوز اختلاف نظر هست (۶/۳). حال چه باید کرد و چه باید گفت؟ او خود همین سؤال را مطرح می کند و می پرسد: هنگامی که قرآن و دیگر کتاب های آسمانی از این موضوع به اجمال می گذرند و از آن سوی، فیلسوفان و حکیمان در آن اختلاف دارند چه باید کرد؟ او با تأکید بر نتیجه کلامی این موضوع آن را هدف قرآن از طرح آن عنوان می کند و می گوید: کتاب های آسمانی از آوردن این موضوع هدفی مهم تر از شناساندن پدران اصلی انسان، داشته اند. آن چه از ورای این موضوع، مد نظر بوده و موضوع کلام هم بر آن دلالت دارد، بیان وحدت کلی انسان هاست. پس خداوند وحدت منشاء ما و شباهت وضعیت مان را گوشزد می کند تا به وحدت کلی انسان ها و نظام فراگیر هستی اشاره کرده باشد. (۶/۳)

ج - راندن شیاطین با شهاب ها

مسأله رجم شیاطین توسط شهاب آسمان که در چند آیه مطرح شده، موضوع دیگری است

که ذهن مفسران این قرن را به خود مشغول داشته است.

طنطاوی با کنایه دانستن این آیه ها، از آن ها چنین اراده کرده است که خداوند آسمان را از تعدی و دست یابی حفظ کرد تا جز فرشتگان و پیامبران و دانشمندان با اخلاص کسی به درک زیبایی آن نائل نیاید. پس افراد نادان و شیاطین از زیبایی آن غافل و از آیه هایش روی گردان اند. آسمان از دسترس آن ها به دور و در حصاری نفوذ ناپذیر جای دارد. چه بسا فردی زندگی کند و بمیرد در حالی که از درک این زیبایی غافل باشد، چرا که آسمان از دسترس او حفظ شده است. گاهی ممکن است برای انسان گوشه ای از این زیبایی بدرخشد و بارقه ای از جمالش، همچون شهابی فروزان چشمانش را خیره سازد و قلبش را شیفته این زیبایی گرداند

البته او تصریح می کند که این تأویل آیه: *الا من خطف الخطفة*، ۲۶ است و ظاهر آیه، همان طور که مشهور است، می رساند که شیاطین استراق سمع می کردند پس با شهاب ها سوزانده می شدند (۱۸/۱۰). او احتمال صحت این تفسیر ظاهری را هم می پذیرد و می گوید: نمی توان یک چنین مسأله ای را به قطع ممتنع دانست. او تاریخ تفسیر را شاهد می آورد که آن هنگام که پدران و دانشوران ما مخالفت قرآن با علم نجوم آن زمان برای ایشان گران آمد، مفسران راضی نشدند که بر نظریه های فلسفی باقی بمانند بلکه با قرآن همراه شدند و بعدها بطلان نظرهای پیشینیان آشکار گشت. او این تاریخچه را مد نظر می سازد و می پرسد: آیا مانعی هست از این که ستارگان ارواح را بسوزانند یا بیازارند؟ او این احتمال را می پذیرد و تبیین و داوری آن را به آینده وا می گذارد. (۱۴/۸)

با وجود این، در نهایت معنای کنایه را ترجیح می دهد؛ ظاهر را به حال خود وا می گذارد و اندیشور با ذکاوت را از باطن بهره مند می داند در حالی که بیش تر مردم در زمین محبوس اند، چشمهای شان نمی بیند، گوشهای شان از ملأ اعلی نمی شنود و اسرار این دنیا و شگفتی هایش را در نمی یابند که آزمندی شان آن ها را از درک این معانی بلند محروم ساخته است (۱۸/۱۰)

آن چه شاید در انتهای این قسمت اشاره به آن مفید باشد، این است که طنطاوی در رفع ناهمخوانی بین آیات قرآن و یافته ها و نظریات علمی در این سه مورد: آسمان های هفت گانه، خلقت انسان آغازین و رجم شیاطین توسط شهاب ها، برخوردهای متفاوتی در پیش گرفته است که به رغم اختلاف شان، در یک جهت متفق هستند. او در سه جا، پیامد کلامی و نتیجه گیری تربیتی آن ها را بزرگ ساخته است و بر آن تأکید ورزیده است و آن را «غرض والا تر و هدف برتر» در مقایسه با مطالب علمی آن معرفی کرده است. این نگرش، اگر چه فی حد نفسه اشکالی ندارد و چه بسا بسیار هم به جا باشد، اما سخنی است که با روش تفسیری مفسرانی چون صاحب المیزان و المنار متناسب است، نه مفسری چون طنطاوی که حتی آیاتی از قرآن را که درباره طبیعت نیست، بر یک مطلب علمی حمل می کند. حال چه گونه است که در این جاها که آیه قرآن، در بیان یک پدیده طبیعی تصریح دارد، آن را تأویل کرده یا بر جنبه کلامی آن تأکید ورزیده است؟

روش بیان قرآن

از نظر صاحب جواهر، قرآن معارف علمی را چه گونه بیان می کند؟ این موضوع دیگری است که بحث درباره آن شایسته می نماید.

در بررسی ویژه ای که به این منظور انجام شد، به مواردی برخوردیم که اگر چه اندک اند، اما به علت اهمیت آن، در خور طرح اند.

قرآن در بیان معارف خود به گونه ای سخن می گوید که برای عقل ها قابل پذیرش و برای جان ها قابل فهم باشد. بر همین اساس هم، در چنین مواردی:

الف - به اجمال سخن گفته است. او در بحث از خلقت آدم و حوا آورده که قرآن این مطلب را به اجمال مطرح کرده تا عقل ها آن را بپذیرند و جان ها آن را بفهمند. اما طرح تفصیلی آن به عهده کتاب های آسمانی نیست. (۵/۳)

ب - بر مبنای همان عقاید متداول در میان مردمان آیه ها را آورده است. او در بحث درباره آسمان های هفت گانه همان طور که قبلاً هم آوردیم، معتقد است که عدد هفت، در زمان نزول قرآن از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. به همین دلیل هم قرآن که بر اساس لهجه شناخته شده بین مردم نازل گردیده است، در تعبیرش از آن استفاده کرده است. او می گوید: خداوند در آیاتش به آفرینش تنها هفت آسمان اشاره کرده و بقیه را واگذارده تا خود دریابند، زیرا قرآن تنها مطالبی را باز می گوید که بتوان آن را دریافت (۶۲/۴).

او خلقت آسمان ها و زمین را که قرآن انجام آن را در مدت شش روز معین کرده، عقیده متداول بین مردم و مشخصاً یهود و نصارا می داند که قرآن همین باور عمومی را منعکس ساخته است. (۶/۶)

همچنین تعبیر از نطفه به میت در آیه: *تخرج الحی من المیت*^{۲۷} را بر حسب نگرش عرفی و غیر علمی می داند که به حسب نگاه ظاهری، انسان زنده از نطفه مرده به وجود می آید. (۷۶/۲)

ج - قرآن در انتخاب پدیده ها برای اشاره به آن ها، مخاطبان خود را که اعراب صحرائین بوده اند مد نظر ساخته است. در سوره غاشیه خداوند مردم را به نظر کردن در شتر فرا خوانده است. او علت این که در این آیه از میان همه جانداران از شتر نام برده شده آن را صرفاً یک نمونه می داند. شتر موکب صحراست. اعراب بر آن سوار می شوند و بارهای شان را هم با آن حمل می کنند. از آن نام برده است چون متناسب با زندگی آن ها بوده است. اگر قرآن بر یک فرد هندی نازل شده بود، مردم را به دقت در آفرینش فیل دعوت می کرد (۱۷۵/۲۳).

د - شیوه ای که قرآن کریم در بیان برخی مطالب در پیش می گیرد، به گونه ای است که ایجاد شک کند تا بدین وسیله مخاطبان خود را به تعقل و تدبیر وادارد. در واقع از نظر او قرآن نه تنها به تفکر دعوت کرده بلکه زمینه آن را فراهم آورده است.

او در بحثی که پیرامون معنای «ایام» در کلام خداوند دارد به کار رفتن آن در قرآن را گشودن

درهای عقل به روی بحث می داند و این را از هدف های دین ها بر می شمارد که تردید بیافرینند؛ چون تردید، منشاء تحقیق و تحقیق به وجود آورنده حکمت و فلسفه است که سرانجام به ظهور نوابغ در بین ملت می انجامد^{۲۸}. (۵/۶) او یکی از علت های وجود متشابهات در قرآن را هم همین زمینه سازی برای رشد عقل و فکر دانسته است (۲/۴۳). هم او در بحثی که پیرامون آسمان های هفت گانه دارد، سؤالی را از زبان دوستش مطرح کرده، می پرسد: چرا خداوند از هفت آسمان و نه یکی، نام می برد؟ در حالی که بشر تنها همان یکی را می بیند. آن گاه پاسخ می دهد: اگر خداوند از یک آسمان نام می برد، عقل مسلمانان در حد همان یکی باقی می ماند و به تحقیق درباره غیر آن نمی پرداخت، اما آن ها با شنیدن این تعبیر، برای درک آن شروع به مطالعه فلسفه یونان کردند. سپس ادامه می دهد تعبیر به هفت، آزمایشی از سوی خداوند است که عقل پژوهندگان را متبحر ساخته است. (۱/۵۰-۵۱) در موارد دیگری نیز از آیات و معارفی از قرآن با عبارت «فتح باب» تعبیر کرده است. (۴/۵۴؛ ۱۷/۱۷؛ ۲۳/۱۷۵) حتی داستان گاو در سوره بقره را «فتح باب» علم احضار الارواح نامیده است. (۱/۸۸)

آیا می توان از سخن او چنین برداشت کرد که مراد او از کار برد این تعبیر این است که قرآن سخن اوّل را در همه دانش هازده، زمینه ساز ظهور و بالیدن آن علوم بوده است یا نه؟ مراد او از عبارت «فتح باب» این است که قرآن در این مورد، دانش های مذکور را به رسمیت شناخته و برای آن اهمیتی قایل شده است؟ هیچ نمی توان پاسخ گفت چرا که تنها به اشاره ای گذشته است.

در بحث دیگری ضمن تفسیر، طنطاوی سخنی دارد که به سان عبارت قبلی، نیازمند توضیح و تفصیل بیش تر است. او در ج ۳ ص ۱۹ امت اسلام را مخاطب می سازد تا در این زمان که آن را هنگام ظهور نور اسلام و پیشرفت آن می خواند، به ۷۰۰ آیه قرآن که در آن، همه شگفتی های دنیا آمده، توجه کنند. آنان را دعوت می کند تا با این دانش های طبیعی همان کاری را بکنند که گذشتگان با آیات ارث کردند. (۳/۱۹)

آیا در ورای این دعوت، چنین ذهنیتی هست که قرآن مشتمل بر اصول تمام دانش هاست که باید با تأمل، به آن دست یابیم؟ نمی توان چنین نتیجه ای گرفت. این، از جمله موضوعات مهم بحث قایلان و مخالفان تفسیر علمی است.

چند نکته

غیر از آن چه تا کنون پیرامون دیدگاه های صاحب تفسیر جواهر، در تفسیر آیه های علمی قرآن گفته ایم، جاهای دیگری نیز هست که به علت پیوستگی ویژه ای که با این مطلب دارد، در همین جا به آن ها اشاره می کنیم:

الف - رویه شباهت یابی

طنطاوی همچون برخی مفسران دیگر (المنار و المیزان) در پاره ای آیه ها، آن چه را که از عالم طبیعت گفته شده، مثلی می گیرد برای روشن کردن یک حقیقت. او در تفسیر آیه: ذلك

من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لیتصرنه الله ان الله لعفو غفور. ذلك بأن الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل وان الله سمیع بصیر^{۲۹} می گوید: خداوند حکم کرده است جزا باید به اندازه گناه باشد و می افزاید. این مسأله را به داخل شدن هریک از شب و روز در دیگری تشبیه نموده است (۵۹/۱۱).

در جای دیگر می گوید: هنگامی که خداوند سبحان، مؤمن و کافر را مشخص می کند، در پی آن، همان طور که سنت قرآن است برای تبیین، مثالی می زند و آن دو را به دو دریا تشبیه می کند. (۲۱/۱۷)

اما آن چه روش تفسیری او را از دیگر مفسران متمایز می سازد، این است که به این حد بسنده نمی کند، قدم فراتر می گذارد. و آن روابط و نظامی را که قرآن یا علم، در عالم طبیعت جاری دانسته، در عالم انسانی نیز حاکم می کند. و آن چه ناظر بر بخشی از فعالیت های انسانی است به دیگر حوزه ها تسری می دهد.

او معتقد است در طبیعت همان چیزی هست که در وحی هست چرا که وحی کلام خدا و طبیعت فعل خداوند است؛ و کلام و فعل از یک منشاء واحد هستند. بر همین اساس هم نتیجه می گیرد که اگر در وحی خداوند محکم و متشابه هست در طبیعت نیز باید چنین باشد (۴۱-۵۱/۲). او همین مطلب را مبنا می سازد و به شبیه سازی در موارد مختلف می پردازد:

در بحث از حکمت ناسخ و منسوخ (بقره)، نسخ را به پدیده های طبیعی و اعمال انسان تسری می دهد و مراد آیه را چنین بیان می کند که گویا می گوید: ای بندگام: من با کلمات درشت در آفاق آسمان ها و اقطار زمین، در روز و شب، در کشتزارها و دشت ها نوشته ام که هریک دیگری را نسخ می کند و در جای آن قرار می گیرد؛ همین امر را در عالم انسانی و در اعمال انسان ها نیز جاری می بیند که اعمال گذشتگان منسوخ می گردد و جای آن را اعمالی مترقی تر می گیرد. او این مسأله را نوید بخش آینده ای روشن برای مسلمانان تلقی می کند. اگر امروز اروپا و آمریکا در زراعت و صنعت و بازرگانی موفقیت های چشمگیری داشته اند، به حکم این قاعده، به مرور ایام، لاجرم، مسلمانان علم آن ها را یاد می گیرند و جای آن ها را می گیرند (۱۱۰-۱۱۲).

از همه عجیب تر می گوید: امروزه علم شیمی توانسته اقسام حب و دوستی را مشخص کند، شرح دهد و معنای این گفته: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته. السلام علینا و علی عبادالله الصالحین را تفسیر کند. سپس ادامه می دهد: اگر بررسی چه رابطه ای بین دین اسلام و علم شیمی هست؟ پاسخ می دهد که آیا درباره هیدروژن چیزی شنیده ای؟ آیا شنیده ای که زمانی با اکسیژن و زمانی با نیتروژن متحد می شود؟ او به توضیح این مطلب می پردازد تا بدان جا که می گوید: هیدروژن وقتی در هوا آتش می گیرد و دوستش اکسیژن را می بیند، در دم به سوی او روان می شود و در آغوشش می گیرد. پس او عاشق اکسیژن است و عشقش به نیتروژن کامل نیست. او به استناد این مباحث شیمی که روابط حاکم بر آن را، با روابط حاکم

در عالم انسانی یکی می داند، نتیجه می گیرد که اتحاد دو نوع است: یکی اتحاد جسمانی، دیگری روحی. اتحاد روحی یا معنوی هم خود دو قسم است: یکی اتحاد طبیعی، دیگری ساختگی. در ادامه به تطبیق این موارد با عالم انسانی می پردازد (۱۷/۳۴-۳۵).

در جای دیگر ۲۳ فعالیت در بدن انسان را به ۲۳ حرفه در شهر تطبیق می دهد. (۸/۱۴۵) او از «خلیفه خدا بودن» انسان این گونه استنباط می کند که موقعیتی که خداوند نسبت به جهان دارد، انسان هم که خلیفه اوست، همین موقعیت را نسبت به بدنش داراست. انسان خلیفه خداست و شناخت او به ما کمک می کند تا پاره ای از ویژه گی های خداوند را که جانشینش گشته و نیز تدبیر وی و فرشتگانش را تصور کنیم. سپس به توضیح و بیان وجوه شباهت می پردازد. نفس یکی است و بر جسم اشراف دارد؛ همین طور هم خدا یکی است و بر عالم اشراف دارد. نفس دارای طبقات خشکی و آبی است، همین طور هم زمین و آب و هوا و خورشید و ستاره از آن خداست. (۱/۵۵ و ۱۴۳؛ ۲/۵۶؛ ۳/۶ و ۷ و ۷۲؛ ۸/۲۵)

ب - علم گرای

خصوصیت دیگری که تفسیر جواهر را از دیگر تفسیرها متمایز می سازد این است که او نه تنها در تفسیر آیه هایی از قرآن که درباره عالم طبیعت سخن می گویند، از علم طبیعی استفاده می کند، بلکه در غیر این موارد هم از علم در تفسیر آیه کمک می گیرد و یا جایگاه آن را به علم طبیعی باز می گرداند.

در تفسیر آیه: *الله نور السموات والارض*^{۳۰}. خداوند را روشنایی بخش آسمان و زمین بلکه روشن کننده هر سنگ، هر صخره و هر کوهی از درون آن ها می داند اگر چه به ظاهر تاریک باشند. در توضیح آن از علم جدید بهره می گیرد و وجه این تعبیر را وجود الکتریسته در اجزای تمامی اشیاء و هوا معرفی می کند. او الکتریسته را نور می داند و نتیجه می گیرد: پس نور در همه چیز هست اگر چه پنهان باشد. (۸/۹۲)

او در تفسیر آیه: *ثم ان علينا یانه*^{۳۱} یکی از مظاهر بیان قرآن را آفریده شدن مردمانی می داند که متکفل بیان دانش های طبیعی برای ارتقای عقل و سپس معرفت خداوند می گردند. (۷/۸۳) همچنین از آیه: *ان الذین یکتبون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما یناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم الاعنون*^{۳۲} وجوب نشر علم را استنباط می کند و تهدید آیه به نفرین و دوری از رحمت خداوند را متوجه کسی می داند که علم را کتمان کند. علمی که دانش های طبیعی از برترین و با اهمیت ترین انواع آن است. (۱/۱۳۷)

طنطاوی از قصه بت شکنی ابراهیم چنین استنباط می کند که خداوند در زمانی که مردم جز ستارگان هفت گانه را نمی شناختند و به آن باور داشتند از آن جا که می دانست این علم نجوم در زمان حاضر، تغییر خواهد کرد، برای آموزش دادن بشر، پیامبران را فرمان داد تا بت هایی را که بر اساس این باور ساخته شده بودند، بشکنند. او از زمان ابراهیم زمینه را برای نوع بشر فراهم

کرد تا با کنار گذاشتن این الوهیت، عقل شان مهیای وسعت یافتن و رشد کردن شود. نه خورشیدی مانع رشد او گردد نه ماهی نه سیاره ای نه معبود بت صورتی. اقدامات حضرت ابراهیم هم در همین راستا صورت گرفته است و اگر چنین نمی شد، عقل بشر جرأت نمی یافت تا درباره این الهه ها و خدایان به پژوهش و مطالعه پردازد. این راز شکستن بت ها در زمان ابراهیم و حضرت محمد صلوات الله علیه و آله است. (۶۱/۴ - ۶۲)

همچنین او از داستان عزیز، و جوب علم تشریح را استنباط می کند (۱۴۲/۸). و علم را در آیات: *انما یشی الله من عباده العلماء (فاطر / ۳۵ / ۲۸)*؛ *(۵۶ / ۲)* و *اولوالعلم (آل عمران / ۳ / ۱۸)*؛ *(۵۳ - ۵۴ / ۲۵)* و نیز آیه نقر را (توبه / ۹ / ۱۲۲)؛ *(۱۷۱ / ۵)* به علم طبیعی و تجربی باز می گرداند. ۳۳

در خاتمه تنها به اشاره به این دو نکته اکتفا می کنیم که:

اولاً - اطلاعات طنطاوی از دانش ها، اطلاعات یک دوستدار علم است نه یک عالم و پژوهشگر. از همین روست که در نظر او در جایی که علم از خلقت جهان سخن می گوید با آن جا که اجزاء بدن یک حیوان را تشریح می کند و با آن چه به اصطلاح خودش «علم» احضار ارواح یا هیپنوتیسم می گویند؛ همه و همه یکسان است. همین امر موجب شده تا مطالب سست و بی پایه به ارجاعات علمی او راه یابد و همچنین سطحی نگری او به علوم مانع شده که بتواند بین مطالب مختلف علمی تفکیک سازد و روشی متناسب با هر بخش در پیش گیرد.

ثانیاً - شکی نیست که بسیاری از سخنانی که طنطاوی در تفسیرش می گوید، سخنان درست اند. اما آن چه در تفسیر آیه های قرآن اهمیت دارد، رسیدن به منظور آیه است. چه بسا سخنانی حق باشند، اما مراد آیه سخن حق دیگری غیر از آن ها باشد. بنابراین در هر تفسیری از آیه ها باید در نظر بگیریم که سخن مفسر تا چه اندازه با عبارات آیه مطابقت دارد. متأسفانه طنطاوی در راهی که برای بیان بسیاری از حقایق دارد، به ظاهر عبارات و کلمات آیه پای بند نمی ماند و به نقل سخن خویش می پردازد. او نمی کوشد تا در قالب معنای حقیقی یا مجازی کلمات و به استناد قرائن لفظی و غیر لفظی، متصل یا منفصل و یا به استناد سیاق، سخنان خود را باز گوید. از این رو، تفسیر او از آیه ها بی قاعده و دل به خواهی، به نظر می رسد.

۱. محمد ابراهیم شریف. اتجاهات التجديد في تفسير القرآن في مصر. دار التراث. القاهرة. ۱۹۸۲؛ ص ۷۰۱ تا ۷۰۴
فهد بن عبد الرحمن بن سليمان الرومي، اتجاهات التفسير في القرن الرابع عشر. عربستان سعودی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

۲. ابان باریور، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرماشاهی. تهران مرکز دانشگاهی، ص ۱۹۵ - ۲۱۲.

۳. به آن چه در آسمان ها و زمین است بنگرید (یونس / ۱۰ / ۱۰۱)

۴. همان سان که به تو فرمان داده اند، پایداری کن (هود / ۱۱ / ۱۱۲).

۵. طنطای برای «احضار» کلمه «علم» را به کار می برد. مانیز به پیروی از او، همین لفظ را به کار می بریم. این که بحث آیا واقماً احضار روح شایسته عنوان علم است، موضوعی است که بررسی و پرداختن به آن در محدوده این تحقیق نیست.
۶. باید توجه داشت داوری ناصواب است. مفسران آیه های احکام را بیش از ۵۰۰ دانسته اند؛ گو این که این تعداد نیز جای گمان مندی دارد. بسیاری بر این باورند که اگر دقیق نگریسته شود، شماره پیش گفته از آن هم بیش تر است.
۷. محمد ابراهیم شریف، اتجاهات التجدید فی تفسیر القرآن فی مصر، ص ۷۰۹، قاهره، دارالتراث.
۸. آیا نمی بینید که خداوند آبی را از آسمان فرو فرستاد و آن گاه آن را در چشمه هایی در زمین روان کرد.
۹. در آن از هر چیزی، به اندازه و سنجیده رویانیدیم.
۱۰. (آیا نمی نگرید) به کوه ها که چه گونه برپا شده اند.
۱۱. و زمین را گسترانیدیم و لنگرهایی (کوه ها) در آن افکندیم و در آن از زوجی شادی آفرین رویانیدیم.
۱۲. و خورشید تا قرارگاهش سیر می کند.
۱۳. و از ابرهای فشرده، آبی روان فرو فرستادیم تا با آن دانه ای و گیاهی و باغ هایی انبوه در آوریم.
۱۴. و پرندگان بال گشوده ...
۱۵. آیا در وجود خودشان نمی اندیشند ...
۱۶. کسانی که خدا را یاد می کنند ... و در باره آفرینش آسمان ها و زمین، می اندیشند.
۱۷. هر که را خواهی، بشمار روزی می دهی (آل عمران/ ۲۷/۳).
۱۸. و اسباب و استران و خران (را آفرید) تا بر آن ها سوار شوید. نیز برای این که زیوری باشند. باز آن چه را نمی دانید، می آفریند.
۱۹. خداوند است که برای شما چهار پایان را ساخت تا بر آن ها سوار شوید و از آن ها بخورید و در آن ها برای شما سودهایی هست.
۲۰. و در آن، هر چیزی به اندازه و سنجیده رویانیدیم.
۲۱. آن گاه به آسمان رو کرد و آن را هفت آسمان راست فرمود.
۲۲. هفت آسمان محکم (نبا/ ۷۸/۱۲).
۲۳. خداوند است که هفت آسمان و همانند آنها زمین را آفرید. (طلاق/ ۶۵/۱۲).
۲۴. و آنچه را نمی دانید، آفرید.
۲۵. و همانا انسان را از چکیده ای از گل آفریدیم (مؤمنون/ ۲۳/۱۲).
۲۶. مگر آنکه (به سرعت) برپاید ربودنی (سوره صافات آیه ۱۰).
۲۷. زنده را از مرده برون می آوری (آل عمران/ ۲۷/۳).
۲۸. شاید این سخنان او درباره اهمیت شک، برخاسته از باور او به بحث شک دکارت است.
۲۹. چنین (است که گفتیم)، هر کسی نظیر آن عقوبت که دیده است عقوبت کند، آن گاه بر او ستم کنند، خدایش نصرت دهد که خداوند بخشنده آمرزنده است. چنین است باز خدا شب را در روز و روز را در شب وارد می کند و همانا خداوند شنوای بیبا است (حج/ ۲۲/۶۱).
۳۰. خداوند نور آسمانان و زمین است (نور/ ۲۴/۳۵).
۳۱. همانا در آن هنگام بیان آن برماست (قیامت/ ۱۹/۷۵).
۳۲. همانا آنان که آن چه را از بیانات و هدایت فرو فرستادیم، پس از آن که در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان می کنند، آنان را خداوند لعن می کند و لعن کنندگان (نیز) لعن می کنند. (بقره/ ۲/۱۵۹).
۳۳. برای نمونه های دیگر: الجواهر ۲/ ۲۱۰/ ۳، ۸، ۱۶، ۱۵۷، ۲/ ۲۱۰/ ۱۰، ۲۰۰/ ۱۷، ۲۳/ ۱۸، ۱۵۶؛ ۲۴/ ۲۱۳، ۲۵/ ۵۵.